



۲۰۱۶/۱۰/۱۳

تهیه و تنظیم: ملالی موسی نظام

شبی در محفل فرهنگی شام عرفان



جمعه شب سی سپتمبر، به دعوت دانشمند و محقق محترم افغان، آقای حامد نوید به محفل شام عرفان اشتراک نمودم که از عرصه ۱۶ سال به اینطرف با اهتمام عده ای از هموطنان ما به سرپرستی و مدیریت شخصیت اجتماعی افغان محترم آقای ولی پوپل با نهایت حوصله مندی و صرف وقت گرانبها و البته علی الرغم مشکلات محیطی از قبیل کمبود بودجه لازم و مصارف، مسئولیت کار و مشغله شخصی، حالات حاد آب و هوا و امثال آن، با دوام و استقامت، هر شام جمعه اخیر ماه، در شهر سپرینگ فیلد ایالت ورجنیا، بصورت متداوم برگزار می گردد.

درین محفل که همیشه عده کثیری از علاقمندان عرفان و ادب و هنر حضور بهم می رسانند، بر علاوه تقدیر از شخصیت های ادبی و هنری اعصار تاریخی افغانستان و بزرگان دوره های معاصر، معرفی هنر مندان و حتی برگزاری مجالس ساز و سرود هم شامل میباشد که در مجموع رنگ و شکل گوناگون کلتور افغانستان عزیز را در هر مجلس خاص آن به نحو شایسته ای می توان یافت.

در شام موعود تعدادی از هموطنان بیانات ادبی و تاریخی نهایت دلچسپی را ارائه نمودند، که این قلم سه تا از آن ودیعه های ارزشمند را پیوسته به پیام مختصری از محترم آقای ولی پوپل، ضمیمه نموده، تقدیم میدارد.

سخنی چند پیرامون تاریچه بزم معنوی شام عرفان

شب عرفان شب معنیست و معناست
چراغ منزل ویرانه ماست
در این خانه قدم رنجه بفرما
که این دلخانه پیوند دلهاست

شام عرفان انجمنیست غیر انتفاعی که بتاريخ هشتم ماه جولای دوهزار میلادی، به همت عده ای از صاحب‌دلان و صاحب نظران افغان باشند در ورجنیای شمالی طرح ریزی و تأسیس گردید.

این شام بنیادیت مستقل، بدون تعلقات سیاسی، تفاوت های نژادی، زبانی و مذهبی؛ با ژرفای عمیق وطنی، مردمی و گستره وسیع همگانی و تمام شمول، مبتنی بر مبنای عرفان و یکتا پرستی.

این بزم درست از همان آغاز تأسیس مصدر خدمات ارزنده ای در زمینه و راستای پخش و تداوم ارزشهای معنوی و فرهنگ ملی افغانی بوده است.

سنن عنعنوی را به تجلیل نشسته، کبار فرهنگ را در یاد بود بوده و شب نشینی ها و گردهم آئی های مهرآگین و خاطره انگیز را با عشق شوریده به عرفان اسلامی و فرهنگ افغانی به میزبانی نشسته است، که همیشه پایا و پیوسته ماندگار است.

این بزم در یک مقطع زمانی شکل میگیرد که مکانی برای بیان درد ها و درد دل‌های مهاجرت و رنجهای غربت و محلی برای تجمع دوستان و هموطنان وجود نداشته. پیدایش این بزم و مجالس نظیر آن از نیازمندی های مبرم آن روزگاران بوده است؛ یعنی مکانی برای تجمع هموطنان، محلی برای دید و وادید ها، اختلاط و درد دل‌ها، زمینه ای برای بلند کردن صدای ضجه و نوحه مردم ما و در فرجام، روزنه ای برای رشد ذهنی و فکری و وسیله ای برای بهتری و برتری نیروی خلاقه فرهنگیان و نیز منبعی برای ترغیب و تشویق ادیبان و هنرمندان.

فروغ دیده ما شامگاه عرفان است
وجود آن بسلامت که این بصارت کرد

قسمت اول – بیانات دانشمند و تاریخ شناس خبره، محترم حامد نوید:

شرحی در رفع ابهامات در مورد تاریخ هنر افغانستان

بخش اول

اگر به نقشه های جهان کهن چه در اروپا و چه در قاره آسیا نظری بی اندازیم دیده میتوانیم که قلمرو امپراتوری ها همواره در حال تبدیل و تغییر بوده و نظر به لشکر کشی جهانگشایان و یا شکست های نظامی شان گاه بزرگ و گاه کوچک شده اند. مفکوره Nation Sates یا دولت های ملی با هویت سیاسی معین و سرحدات معین بعد از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) در اخیر قرن هژدهم و آغاز سده نوزدهم بوجود آمد که بر رقابت های سیاسی، برتری جوی های ملی و توسعه جویی ها استوار بود. این امر منجر به دو جنگ مدهش، یعنی جنگ جهانی اول از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ و جنگ جهانی دوم از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ در اروپا گردید. متأسفانه مفکوره برتری جویی های ناسیونالیستی مبتنی بر تفوق جویی ای نژادی در میان روشنفکران کشورهای شرقی نیز نفوذ کرد که مطالعه فرهنگ های انسانی را از مسیر علمی آن منحرف نمود. البته هر کشوری حق دارد تا در راه اعتلای تاریخ تمدن سرزمین خود بکوشد، اما نه با پامال نمودن حقوق تاریخی ملل دیگر. درینجا مسأله احترام به فرهنگ و تاریخ هرکشور موضوع جدی و قابل تعمق میباشد که دیگر نمیتوان با پیروی از دید عمومیت گرایانه، و سطحی شرق شناسان Orientalists قرن نوزدهم اروپا در مورد فرهنگ و مدنیت ملل مشرق زمین قضاوت کرد. اصطلاحات "جهان عربی" و "جهان فارسی" و "جهان ترکی" و "جهان ایرانی" از زمره این اصطلاحات بوده و

طرز دید های چین، تاکنون مشکلات و پیچیدگی های جدی و ژرفی را در شناخت اصالت های فرهنگی و کلتوری یک ساحة وسیع، در جهان ایجاد نموده است.

شرق شناسان قرن نهم در مستعمرات آسیایی و افریقایی خود مرز بندی ها و اصطلاحات تاریخی را ایجاد نمودند که مبتنی بر تصورات و برداشتهای خودشان از ملل مشرق زمین بود، نه متکی بر واقعیت های عینی این جوامع. بسیار واقع گردیده که این نویسندگان یا بخاطر عدم معلومات و یا با در نظر داشت ملحوظات سیاسی عمومیت گرایی های نادرستی را بخورد دیگران داده اند. بطور مثال شرق شناسان و تاریخ نگاران برتانیای که در قرن نهم در هند مستقر بودند پدیده های هنری پیش از اسلام افغانستان را بخشی از قلمرو فرهنگی مدنیت هند محسوب کردند و به اساس دید سیاسی خویش آثار هنری ادوار اسلامی محصول چندین قرن را که از کابل تا دهلی به چشم میخورد بنام هنر مغلی هند قلمداد نمودند. در حالیکه ظهیرالدین بابر از ماورالنهر آمد و بعد از تصادف های خونین با محمد خان شیبانی در سمرقند، از فرغانه به بدخشان آمد و در حوالی سال ۱۵۱۲ نخستین پایتخت خود را در کابل تأسیس نمود. بعد از پیروزی در جنگ اول پانی پت و شکست ابراهیم لودی در سال ۱۵۲۴ حکومت تیموری هند را در آگره اساس نهاد. فرهنگ اسلامی ای که در شمال هند از عهد غزنویان تا عهد لودیان موجود بود با استقرار بابر در هند تقویت بیشتری یافت. درین عصر هنرمندان، شعرا و ادبای زیادی از خراسان و ماورالنهر به سرزمین هند رفتند و در دربار بابر در دهلی گرد آمدند.



نقشه افغانستان در زمان پادشاهی احمد شاه درانی ۱۷۶۰ میلادی

در قرن هفدهم امپراتوری درانی جاگزین امپراتوری مغلی هند شد، اما نویسندگان قرن نهم برتانیایی در بررسی های خویش تحولات فرهنگی این دوره را بصورت عام نادیده گرفته اند که تا هنوز این طرز دید در نزد بسی نویسندگان غربی وجود دارد. در هنگام استقرار انگلیس ها در هند، وسعت افغانستان از دهلی تا نواحی تهران گسترش داشت که تهدید بزرگی برای استقرار و دوام اقتدار برتانیه در هند شمرده میشد. در طی جنگ های اول و دوم افغان و انگلیس که از (۱۸۳۸ تا ۱۸۷۸) دوام کرد، یا بنا بر عدم آگاهی در مورد تمدن افغانستان و یا روی ملحوظات سیاسی، دست آورد های فرهنگی و هنری آنرا کاملاً نادیده گرفتند. ازینجهت آثار هنری ناب دوره کوشانی افغانستان را که از سبک پیکره سازی هند تفاوت کلی دارد و بنام سبک هنری گریکوبودیک مشهور است، در غرب بنام هنر هندی معرفی کردند این خبط تاریخی تا حال توسط بسیاری از نویسندگان غربی تکرار میگردد.

بودا شهزاده ای بود از نیپال که سیدارتا نام داشت و با گزیدن سلک درویشی به مقام بودایی یعنی دانایی و آراستگی رسید. دین بودایی پس از مرگ بودا ذریعه حواریون و پیروانش در سرزمین های دیگر به شمول افغانستان و هند پخش گردید، اما در هند مقاومت زیادی در برابر پذیرش کیش بودایی بخاطر تسلط مذهبی بر همنان که در رأس هرم قدرت اجتماعی نظر به عقاید پارینه عهد ویدی قرار داشتند، واقع شد و گسترش آن تا دوران آشوکا (۳۰۴ تا ۳۳۰ ق.م) به کندی پیش رفت. ازینرو یکتعداد از حواریون بودا از طریق کشمیر به کنر و ننگرهار رو آوردند و فلسفه بودیزیم آهسته آهسته تا کابل کاپیسا پروان و بامیان پخش شد. در قرن اول و دوم میلادی شاهان کوشانی که از باختر به کابل مستقر گردیده بودند مذهب بودایی را پذیرفتند درحالیکه هنوز عقاید کهن میترائیزیم (خورشید پرستی) و باور های پیشینه اوستایی در قلمرو وسیع کوشانی ها موجود بود. در اثر در آمیختن شیوه هنری هلنستیک باختری با افکار بودایی و عقاید قدیمی دوره های ویدی اوستایی که هنوز در جامعه موجود بود، سبک هنری نابی بوجود آمد که هنرشناسان آنرا بنام هنریونان بودایی یاد میکنند. این سبک هنری با تسلط یافتن شاهان کوشانی بر شمال نیم قاره هند در قرن دوم و سوم میلادی از گنده هارا و تاکزیلا تا متیورا رواج یافت. سبک هنری ای که در افغانستان شگوفاً شد در زیر چتر شعبه مهاییانا یعنی چرخ بزرگ فلسفه بودیزیم ایجاد گردید. حوزه فرهنگی گنده هارا از نواحی کابل تا ایالت پشتونخواه در دهانه خیبر و پشاور را در بر میگرفت و در آن مکتب فکری مهاییانا Mahayana (چرخ بزرگ) مروج بود. درین مکتب فکری ایجاد تمثال بودا مجاز بود، اما در مذهب بودایی هینا یانا Hinayana یعنی چرخ کوچک که در هند رواج داشت ایجاد تصاویر بودا به اساس قوانین سختگیرانه پالی مجوز نبود. ازین جهت در برخی از نقشه های ی که توسط انگلیسها در سالهای ۱۸۱۸ تا ۱۸۳۰ تهیه گردیده ساحه جغرافیایی هند برتانوی را تا دامنه های جنوبی کوه هندوکش تثبیت کرده اند که مبین سیاست پیشروی برتانیا برای مدغم ساختن بخش های شرقی و جنوبی افغانستان با هند برتانوی میباشد. اما در میان نویسندگان قرن نهم برتانیا مردمان مستقل و عالمی نیز بوده که موضوعات تاریخی را جدا از مسایل سیاسی مطالعه نموده و نظریات شانرا مستقلانه نگاشته اند.

در نیمه اول قرن نهم چارلز ماسون Charles Mason سیاح برتانوی کتابی را در مورد چشم دید هایش از آثار تاریخی افغانستان بنام «یادداشتی از سفرهای پنجاب، بلوچستان و افغانستان» نوشت و سپس با همکاری Hayman H. Wilson هوراس هیمن ویلسن که مرد دانشمندی بود کتاب دیگری را بنام «آریانا انتیکوا» Ariana Antiqua در مورد سکه های باستانی افغانستان برشته تحریر درآورد و همچنان دو نویسنده دیگر انگلیسی تالبوت و میتلند Talbot and Maitland رساله علمی ای را در مورد مجسمه های عظیم بامیان در سال ۱۸۳۳ در لندن به نشر رسانیدند. اما باز هم اکثر آثار هنری بودایی افغانستان بنام هنر هندی ثبت گردید و تا هنوز در موزیم برتانیا، موزیم مترو پالیتین نیویارک آثار هده جلال آباد، بنام هنر هندی به نمایش گذاشته شده است. برخی از نویسندگان غربی قرن نهم به اینهم اکتفاء نکرده و تمام آفریده های هنری و ادبی ایرا که در هرات و غزنه و بلخ در طی قرون متمادی ایجاد گردیده بود بنام هنر فارس یاد کرده اند؛ بدین معنی که در میان فارس و هند هیچ فاصله وجود نداشته و هیچ ثقافتی در ساحه وسیعی که از نیشاپور تا حوزه اندوس گسترده بود موجود نبوده تا از فرهنگ غنی آن ذکری به عمل آید. نخستین کسی که متوجه این نقیصه گردید امان الله خان بود. اعلیحضرت امان الله

خان در سال ۱۹۲۲ به تأسیس موزیم کابل پرداخت و از هیأت باستان شناسان فرانسوی دعوت به عمل آورد تا با مطالعات علمی مستقل مدنیت های پارینه افغانستان را در جهان معرفی دارند به اساس کاوشهای باستان شناسی و مراجعه به متون کهن اوستایی، هندی و یونانی باستان شناسان فرانسوی، افغانستان کنونی مهد مدنیت های بسیار کهن بوده و در قلب گسترده فرهنگی ئی واقع گردیده که در ازمنه پیش از اسلام بنام «ارینه»، «آریا ورته»، «آریانا وچه» یاد میگردد.



نقشه سلسله جبال پاروپامیزاد و فلات مرتفع آریانا

برخی از تاریخ نگاران ایرانی این نظر را رد مینمایند، چون بیشتر بالای نام فلات ایران اتکاء می ورزند که اصطلاحیست کاملاً جغرافیایی. درینجا لازم می افتد تا توضیحات مختصری درمورد، اصطلاح «فلات ایران» ارائه گردد. فلات ایران ساحه جغرافیایی است، که مانند فلات آسیای مرکزی، حوزه مدیترانه، حوزه بالکان، امریکای لاتین، حوزه آمازون و امثال آن صرف صبغه جغرافیایی داشته اسم کشوری با حدود و ثغور معینی نمی باشد. جالبتر اینکه فلات فارس برخلاف آنچه بصورت عام تبلیغ گردیده و بدون تحقیق ژرفتر پذیرفته شده شامل فلات ایران نمیشد. ساحه جغرافیایی فارس که از غرب کوه زاگروس از شمال بسوی جنوب در امتداد ساحل شرقی رود دجله تا خلیج فارس گسترده است و به زعم تاریخ نگاران معاصر ایرانی مهد مدنیت «ایران باستان» میباشد از نگاه جغرافیایی مجزا از فلات ایران است. در تمام نقشه های جهان کهن خاستگاه شاهان هخامنشی و ساسانی، فارس یا پرسیس Persis نگاشته شده نه ایران. به همین ترتیب ماورالنهر و بخش های بزرگ آسیای مرکزی نیز شامل فلات ایران نیستند.

از جانب دیگر، ساحه جغرافیایی ایکه امروز بنام افغانستان یاد میگردد مربوط به سطح مرتفع تاریخی ئی میباشد که در اطراف کوهساران مرتفع پارا پامیزاد Paropamisadae یا پارا میزوس در زبان یونانی Paropamisus (Παροπαμισσός) قرار دارد.¹ کوهساران پاراپامیزاد از سیاه کوه و سفید کوه شامل حوزه تاریخی آریا (هرات)

¹ The Greeks in Bactria and India" by W.W. Tarn, Cambridge University Press

بسوی شرق تا کاپیسا و کوفن (بگرام و کابل) امتداد میابد. در شمال آن بادغیس و مرغاب، فاریاب و ساحه تاریخی بلخ یا باختر کهن که از گوزگانان (جوزجان) تا قندز و بدخشان در دامنه های کوهپایه های ستیغ هندوکش شمالی را احتواء میکرد، موقعیت دارند. ساحه جنوبی کوه های پارا پامیزاد محاط است با اراضی غزنه و زابل تا قندهار و هیلمند (آراکوزیا). در بخش جنوب غربی پارا پامیزاد در نگیانه (زرنج قدیم)، یعنی ولایات فراه و نیمروز کنونی واقع میباشند. مهمترین بخش مسکونی کوه های پارا پامیزاد که در ارتفاع ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ متر از سطح بحر قرار دارد، غور و هزاره جات است که ساحه تاریخی بامیان و دره های مرکزی هندوکش شامل آن میباشد. در بلندی های تیراجمیر ارتفاع قلّه شاه فولادی به ۴۵۶۵ میرسد که بلند ترین قلّه بر فراز کوه بابا و پس از پامیر، مرتفع ترین نقطه افغانستان است. از ینروست که در اسطوره های اوستایی پارا پا میزاد (pære, pæmi' seidi) به قول بطلموس²، به معنی « بلند تر از پروازگاه عقاب» آمده است.

سر ویلام و دتروپ ترن Sir William Woodthorpe Tarn مؤرخ و اکادمیسین معروف انگلستان که تحقیقات دامنه داری در مورد گسترش فرهنگ هلنی در شرق پس از لشکر کشی های اسکندر نموده، در کتاب یونانیان در باختر و هند شرح مفصلی در مورد باشندگان نواحی پارا پامیزوس به استناد متون مؤرخین یونانی و رومن نوشته که در آن از مردمان کابل، کاپیسا (Καπίσσα)، لمپاکا (Lampāka) (لغمان)، Γαύζακα (غزنی) Gedrosia (گردیز)، Arachōtós آراکوزیا، Drangiana درانگیانا، و هرویتی Harauti (هرات) یاد کرده است.

به اساس یاد اشتهای مورخین یونانی اسکندر قلعه نظامی بزرگی در آراکوزیا ساخت و پس از رسیدن به کابل اسکندریه پروان را در حوالی سال ۳۲۳ ق.م بنا نمود که بنام اسکندریه پای قفقاز یاد گردید. یونانیان نواحی پروان و شمال کابل را قفقاز بر فراز هند (Caucasus Indicus) نامیدند. بهمین ترتیب همراهِ اسکندر ساحه اطراف کابل و کاپیسا و کهساران رفیع آنرا بنام پاراپامیزوس نگاشته اند، که دره های بلند آن معبری را بسوی باختر و کوهپایه های پامیر میگذرود. بر علاوه یاد اشتهای تاریخنگاران گریکور رومن دلچسپ ترین سند متون بودایی بسیار کهن است که از فرمانروایی کامبوجه ها (کابلی ها) در پاراپامیزاد حکایت میکند. ساحه اقتدار این فرمانروایان از نواحی شمال کابل تا کنر و کشمیر از یکسو و از جنوب کابل تا گندهارا و سند از سوی دیگر بوده است. از متون قدیمی هندی استنباط میگردد که هندیان آنزمان مردمان کابل را کامبوجه خطاب میکردند که سوارکاران یا Asvakan اسوه کان ممتازی بوده اند. در تاریخ هند ایندوره بنام Mahajanapada یاد میشود که از ۶۰۰ تا ۵۰۰ ق.م. را دربر میگیرد. (مهاجانا پندا) یا دوره فرمانروایی بزرگ باعث ایجاد روابط گسترده تر فرهنگی میان سرزمین کنونی افغانستان و هند گردید. مطالعه رویداد های تاریخی ایندوره، بخصوص از نگاه تاریخ هنر در شناخت عمیقتر شیوه های هنری میان هند و افغانستان کمک زیادی می نماید. این رویداد های

کلاودیوس بطلمیوس (۸۳ تا ۱۶۱ م.)، ریاضی دان، جغرافی دان و منجم یونانی، مقیم در اسکندریه مصر²

تاریخی و فرهنگی که درین ساحه به مشاهده میرسد مجزا از فرهنگ فارس بود، اما درحوالی سال ۵۵۰ ق.م. شاهان هخامنشی فتوحات شان را تا به نواحی کابل و گندهارا رساندند، بعضی سکه ها و زیورات شان از تپه مرنجان کابل و میرزکه پکتیا بدست آمده که تأثیرات هنر بین النهرین درین سکه ها و زیورات هویداست. شاهان هخامنشی به همان گونه ایکه رسم فرمانروایان بین النهرین باستان بود نام مناطقی را که می شناختند و گشوده بودند در کتیبه هایی که بنام کتیبه کوروش و کتیبه داریوش مشهور است نوشتند که در شناخت نامهای قدیم کمک مینماید. کتیبه کوروش سراپا به زبان اکادی بابلی نوشته شده و بخش بزرگ کتیبه داریوش نیز که از اخلاف او بود به زبان اکادی تحریر یافته و یک ربع آن بزبان پارسی کهن Old Persian به رسم الخط آرامی میباشد. رسم الخط آرامی که رسم الخط میخی نیز نامیده میشود از ابداعات فنیقی ها بود و زبان اکادی از زمره زبانهای سومر باستان به شمار می آید. زبانهای مهم مروج در شرق میانه مانند زبانهای عربی، عبرانی و آرامی شامل این دسته اند که ریشه متفاوتی از زبانهای هندواروپایی دارند و بنام زبانهای سامی Semitic یاد میگردند.

پایان قسمت اول

